

تسکین می‌دهد. او چنین می‌اندیشد که گویی او بیمار شده تا دیگران سالم بمانند.

مرحله معامله: از بین مراحل پنج‌گانه این مرحله کوتاه‌ترین مرحله است. بیمار با خود صحبت‌هایی مانند: ای خدا اگر فقط یک سال به من مهلت بدهی قول می‌دهم که مسیحی شوم و... سعی در به تاخیر انداختن زمان مرگ دارد.

مرحله افسردگی: در این مرحله بیمار به عزای فرصت‌های از دست رفته می‌نشیند، نیاز به تاریکی تنهایی دارد و در این تاریکی و تنهایی، خیال همه چیز را در سر می‌پروراند.

مرحله پذیرش: در پذیرش که آخرین مرحله است، بیمار تهی از احساسات می‌شود. در این مرحله گویی درد از میان رفته و سکوت پر معنا ترین شکل ارتباط است. در این مرحله، فشار دادن دست دوست، نگاهی سنگین و... پرمعنا ترین معانی را از زرفای یک بیمار در حال مرگ به خواننده منتقل می‌کند.

صد و چند صفحه وحشت

«مرگ ایوان ایلیچ» یک شاهکار ادبی کوتاه است که تولستوی در آن با قدرت تمام، وحشت از مرگ را در تاریخ ادبیات به تصویر کشیده است. او مخاطب را به نگاه هستی‌شناسی، به تأمل در تقابل مرگ و زندگی وامی‌دارد که در آن، غفلت انسان در برابر مرگ را به چالش می‌کشد.

لایونل تریلینگ در کتاب خود با عنوان تجربه ادبیات در مورد مرگ ایوان ایلیچ می‌گوید: «تولستوی هشت سال پیش از نوشتن این داستان، بحران روحی بزرگی را از سر گذراند که منجر به تحول او شد و راه ورسم زندگی‌اش را یکسره دگرگون ساخت. راه ورسم اشرافیت را، که در دامن آن پرورده شده بود، رها کرد و شیوه مسیحیان اولیه را اختیار کرد و به زندگی رهبانی روی آورد و خود را وقف خدمت به نوع بشر، خاصه مسکینان و فروتنان کرد.»

تولستوی این رمان را در شصت سالگی و در اوج پختگی خود نوشته است. در زمان نوشتن مرگ ایوان ایلیچ، خودش هم کم‌کم سلامتی‌اش را از دست می‌دهد و آرزوی مرگ می‌کند. هر چند مرگ همه عمر در فکرش هست و در داستان‌هایی که در سنین پایین تر نوشته، دیده می‌شود اما در پیری به درک تازه‌ای از مرگ می‌رسد که می‌توان آن را در روایت لحظه‌های آقای ایلیچ دید. داستانی که با مرگ آغاز می‌شود و با مرگ به پایان می‌رسد. هر چند که حضور مرگ بر سراسر کتاب سایه افکنده اما تولستوی قصد دارد در خلال آنچه می‌گذرد و ایوان ایلیچ برای رسیدن به مرگ و پذیرشش از آن عبور می‌کند، به ما یادآوری کند زندگی چه ارزشی دارد و چرا باید خوب زندگی کرد. ایوان ایلیچ در واقع همه ماییم، هر انسانی می‌تواند ایلیچ باشد، همه فانی هستیم و مرگ سرنوشت مشترکمان. حالا این که چه می‌کنیم و چگونه عمر را می‌گذرانیم مروری است که حتما در لحظه‌های تنهایی و احتضار سراغمان می‌آید و ما را به این سوال دردناک می‌رساند که آیا اصلا زندگی کرده‌ایم یا همه روزها و شب‌های سپری شده را بی آنکه بدانیم و حواسمان باشد، مشغول مردن بوده‌ایم، مثل آقای ایلیچ. [



نویسنده:

لیو تولستوی

مترجم:

سروش حبیبی

۱۰۴ صفحه

۱۸۰۰۰ تومان

«مرگ ایوان ایلیچ» هنوز هم یکی از شاهکارهای ادبیات جهان است و مواجهه‌ای دقیق با مقوله مرگ دارد

تلاش برای نمردن



ایوان ایلیچ که شخصیت اصلی داستان تولستوی است شخصی موفق در زندگی روزمره و شغلی است، ولی در زندگی شخصی دچار مشکلاتی است. البته این مشکلات به نوعی متأثر از موفقیت‌های کاری اوست.

ایوان در زندگی‌اش یک قاضی ریاکار و ظاهر طلب بوده، کسی که زندگی و حتی ازدواجش را ماشین وار و با منطق مطلق پیش می‌برد، بدون هیچ احساسی و جوری به زندگی چسبیده بود که انگار هیچ وقت قرار نیست بمیرد. مانند همه اطرافیان ریاکارش که بعد از مرگ ایوان تنها به فکر گرفتن صندلی خالی ایوان بودند و خوشحال از این که هنوز زنده اند و این ایوان است که مرده، نه آنها!

مردن در ۵ مرحله

تولستوی در «مرگ ایوان ایلیچ» از تمام قدرت خود برای به تصویر کشیدن روحیات و احساسات یک بیمار سخت‌درمان استفاده می‌کند. او روحیات چنین بیماری را از لحظه آگاه شدنش از بیماری تا لحظه خاموشی یا مرگ به پنج مرحله تقسیم می‌کند و در این میان نشان می‌دهد آدمیزاد نسبت به مرگ چه دیدگاه و مواجهه‌ای دارد:

مرحله انکار: تنها به مراحل اولیه یا رویارویی با بیماری محدود نمی‌شود، این مرحله با حرف‌های پزشک معالج آغاز می‌شود. آواز انکار یا عدم‌پذیرش به عنوان نوعی تسکین یا درمان استفاده می‌کند.

مرحله خشم: در این مرحله، بیمار دیگران را مقصر بیماری خود می‌داند. در داستان، ایوان ایلیچ ناراحتی خود را با آزار همسر و دیگر اطرافیان

هیچ وقت دست از سرمان برنداشته و اصلا گریزی از چنگالش نیست. مرگ را می‌گویم، همین یک مورد است که بدجوری عدالت دارد و تبعیضی میان موجودات زنده قائل نمی‌شود. یکی رازود و دیگری را دیر... اما بالاخره همه را با خود می‌برد. این سرنوشت مشترک همه موجودات که البته همه تلاش‌های برای فرار

از آن به کار بسته شده و کارساز هم نبوده، از دستمایه‌های اصلی هنر و ادبیات در جهان بوده و هست. مرگ هم سوژه‌ای است درست به اندازه عشق پرسامد در آثار ادبیات داستانی و البته عجیب و تأثیرگذار. اغلب آدم‌ها مثل جناب ایوان ایلیچ می‌خواهند که نمیرند و تمام تلاش خود را می‌کنند تا آن را نادیده بگیرند. «مرگ ایوان ایلیچ» داستان نه چندان بلند نویسنده بزرگ روس لئو تولستوی از سال ۱۸۸۶ که نوشته شده تا همین امروز خوانده می‌شود و یکی از داستان‌های خوبی است که مواجهه انسان با مرگ و ترس از نیستی را بررسی می‌کند.

پرونده یک مرگ

مرگ و فناپذیری انسان که چالش اصلی «مرگ ایوان ایلیچ» است، خیلی زود خودش را نشان می‌دهد. نویسنده خیلی راحت و سراسر دستمان را می‌گیرد و می‌گوید بیا با هم مرگ را تماشا کنیم. بی نقاب و حاشیه. داستان در شروع خود مرگ ایوان را پیش می‌کشد و برخورد اطرافیان او را با مرگشان نشان می‌دهد. همه خوشحال هستند که خودشان نمرده‌اند، حالا ایلیچ بیچاره مرده دیگر... و موضوع خوشی‌شان به همین جا هم ختم نمی‌شود. متوفی موقعیت شغلی خوبی داشته که حالا در فقدانش معادلات بسیاری تغییر پیدا می‌کند و اطرافیان می‌توانند ارتقای شغلی را تجربه کنند، فارغ از این که حواسشان باشد این یک مورد یعنی جناب مرگ با هیچ کس شوخی ندارد و بالاخره گریبان خودشان را هم خواهد گرفت.



زینب مرتضایی‌فرد

نویسنده



آه به دعوت به مجمع عمومی علای (به طور فوق العاده)

شرکت تعاونی مفید یاران پویا (نوبت دوم)

از کلیه سهامداران دعوت می‌شود روز **جمعه ۱۳۹۹/۰۵/۲۱** ساعت **۱۱ صبح** در دبیرستان متوسطه دوره اول مفید، خیابان شهید تیموری، کوچه عموزاده شرکت نمایند.

دستور جلسه:

- ۱ گزارش رییس هیات مدیره و بازرس
- ۲ رسیدگی و اتخاذ تصمیم در خصوص صورت‌های مالی سال ۹۸
- ۳ انتخاب اعضای هیات مدیره و بازرسین
- ۴ سایر موارد

هیات مدیره